

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در راه جمع سوم میان روایات بود که این روایات «ان الله فرض الحج على اهل الجده في كل عام» را، بر وجوب بدلی حمل کنیم و وجوب بدلی به این معناست که اگر امسال عصیان کرد و نرفت، باید سال بعد برود و فکر نشود که این وجوب از بین رفته و ساقط می شود. بیان شد که شیخ طوسی (قدس سره) در تهذیب این راه را برگزیده و علامه حلی (قدس سره) در کتاب تذکره، از مرحوم شیخ تبعیت کرده است.

مرحوم خوئی بر حسب آنچه در معتمد^[1] آمده، اشکالی بر این راه جمع کرده و فرمودند که این جمع بعید است؛ زیرا وجوب بدلی به این معنا، در هر واجبی طبیعی است یعنی هر واجبی را که انسان در وقتی نتوانست انجام دهد، باید در زمان دیگری که ممکن است انجام دهد «و لا يسقط الواجب بالعصيان»^[2].

در جلسه گذشته بیان شد که این اشکال مرحوم خویی، اشکال مبنایی است؛ زیرا برخی از اصولیین و فقها (که شاید تعداد آنها کم نباشد)، قائل اند به اینکه همان گونه که تکلیف با امتثال ساقط می شود، به سبب عصیان نیز ساقط می شود و می گویند آن سالی که مستطیع بود، بر او واجب بود و باید به حج می رفت، حال که عصیان کرد و سال بعد هم مستطیع نیست، طبق قاعده دیگر بر او حج واجب نیست مگر اینکه سال بعد دوباره یک استطاعتی پیدا کرده و تکلیف جدیدی بیاید وگرنه دیگر وجهی ندارد که بگوئیم حج بر او واجب است.

اشکال بر راه سوم جمع؛ وجوب بدلی

اشکال اصلی که بر وجوب بدلی داریم، همین است که در وجوب بدلی، باید بگوئیم این واجب در زمان خودش اگر عصیان شد، باید در زمان بعد انجام شود و عصیان، مسقط تکلیف نیست یعنی اگر تمکن مالی و استطاعت مستقلاً هم برای حج نداشته باشد، باید به حج برود (مثلاً اگر خانه دارد، باید خانه اش را بفروشد و به حج برود).

بنابراین، اگر بخواهیم مسئله وجوب بدلی را در اینجا مطرح کنیم، باید این گونه بگوئیم که اگر امسال مستطیع شد باید به حج برود، اگر نرفت عصیان کرد و سال بعد باز اگر مستطیع شد، باید به حج برود، اما اگر سال بعد مستطیع نشد، اینجا دیگر وجوب بدلی معنا ندارد؛ زیرا وجوب بدلی یعنی همان واجب با همان شرایط «على سبيل البدلية».

به بیان دیگر؛ اگر «فی کل عام» را در این روایات «ان الله فرض الحج على اهل الجده في كل عام»^[3]، حمل بر وجوب بدلی

کنید، با اهل جده در روایت، چه می‌کنید؟ اهل جده ظهور در این دارد که هر سال باید او اهل جده هم باشد، در حالی که شما که وجوب بدلی را می‌خواهید اثبات کنید، می‌گوئید اگر سال بعد مستطیع هم نباشد، باید حج برود.

به نظر من، این اشکال از میان اشکالات، مهم‌ترین اشکالی است که بر وجوب بدلی وارد است؛ زیرا اشکال محقق خوبی (قدس سرّه)، یک اشکال مبنایی است (ایشان می‌گویند ما عصیان را مسقط تکلیف نمی‌دانیم، اما عده زیادی مسقط می‌دانند)، اشکال مرحوم والد ما این بود که این جمع، مقبول عند العقلاء نیست که البته این اشکال، اشکال خوبی است که دو کلام را که عقلا می‌خواهند جمع کنند، باید جمع‌شان مقبول عند العقلاء باشد و حال آنکه این جمع وجوب بدلی، مقبول عند العقلاء نیست؛ زیرا وجوب بدلی مؤونه زائده خاصه لازم دارد.

نکته‌ای که در جمع بین روایات، باید دقت کرد، آن است که باید دید دست ما تا چه اندازه‌ای برای جمع باز است؛ گاهی اوقات می‌گوئیم جمع باید عرفی و عقلایی باشد که این درست است. جمع عرفی و عقلایی در جایی است که در یک روایت موضوعیت دارد، مثلاً اگر کسی بگوید: «ان الله فرض الحج على اهل الجده»، مراد از حج، زکات یا نماز است و این‌گونه می‌خواهد جمع کند، همه به او می‌خندند؛ زیرا این‌گونه جمع کردن بی‌معناست، جمع یعنی با حفظ آن عناوینی که موضوعیت دارد.

از عناوینی که در اینجا موضوعیت دارد، اهل جده است یعنی ما می‌دانیم اگر شارع، حج را کفایی یا بدلی یا به هر صورت دیگری بخواهد، می‌گوید وقتی تو ثروتمند و مستطیعی، باید حج بروی. این در حالی است که کسانی که وجوب بدلی را اینجا تصویر می‌کنند، می‌گویند اگر امسال حج نرفت، مستطیع بود، در سال آینده ولو مستطیع نباشد، باید حج به جا آورند.

بنابراین، اهل جده در این روایت، عنوانی است که موضوعیت دارد و همان‌گونه که می‌گوئیم عنوان حج موضوعیت دارد و کسی که می‌خواهد جمع کند، نباید بگوید مراد از حج در اینجا، صلاة یا زکات است (زیرا عرف قبول نمی‌کند)، اهل جده هم باید حفظ شود و ما تنها باید در «فی کل عام» تصرف کنیم. این در حالی است که شما (که حمل بر وجوب بدلی می‌کنید) می‌گوئید اگر امسال شخصی مستطیع بود و به حج نرفت، سال دیگر ولو مستطیع نباشد، باید به حج برود «ولو على حمارٍ اجدع، ولو متسكعاً» به مکه رفته و حش را انجام دهد و دیگر بحث جده مطرح نیست. این یک اشکال خوبی بر جمع سوم است.

مگر اینکه بگوئیم فقیهانی همانند مرحوم شیخ طوسی و علامه حلی (قدس سرّه) در اینجا نمی‌خواهند یک وجوب بدلی خیالی را مطرح کنند، یک فتوای مسلمی بین مشهور وجود دارد و آن اینکه؛ مشهور قریب به اتفاق می‌گویند اگر مستطیع امسال حج نرفت، واجب است که در سال بعد حج برود اگرچه سال بعد مستطیع نباشد، در سال دوم اگر استطاعت بود، یک وجوب جدید می‌آید، اگر نبود تنها راه این است که از راه وجوب بدلی درست کنیم.

بنابراین، این دسته از فقها می‌خواهند این راه سوم (یعنی وجوب بدلی) را، بر روایات اهل جده تحمیل کنند و تعبیر به وجوب بدلی می‌کنند یعنی اگر سال بعد هم نرفت سال سوم، سال سوم نرفت سال چهارم، از این تعبیر به وجوب بدلی می‌کنند.

اشکال ما این است که می‌گوئیم شما که می‌خواهید این را تحمیل بر روایات کنید، باید این عنوان اهل جده در روایت حفظ شود و آن عنوان نیز، همانند عنوان حج است و حال آنکه؛ اگر بخواهید عنوان اهل جده حفظ شود، حفظ این عنوان با وجوب بدلی ناسازگار است.

نکته: به نظر ما در جایی که تکلیف، مقید به یک زمانی باشد، در اینجا عصیان نیز مسقط است. به عنوان مثال؛ اگر شما نذر کردید روز دوشنبه این هفته روزه بگیرید، روز دوشنبه آمد و روزه نگرفتید و گذشت، در اینجا هیچ فقیهی نمی‌گوید دوشنبه هفته آینده روزه بگیر؛ زیرا به سبب عصیان، این تکلیف ساقط می‌شود.

در باب حج، یک مطلب اصل وجوب حج است، مطلب دیگر، وجوب حجّ در این سنه است. اگر گفتیم حج «فی سنه الاستطاعة» واجب است، کسی که مستطیع شد و حج نرفت، حج از او ساقط می‌شود، اگر سال بعد یک استطاعت جدید پیدا کرد، باز باید برود و اگر استطاعت پیدا نکرد، با عصیان حج از او ساقط شده است.

راه جمع چهارم: بیان محقق خوئی (قدس سرّه)

راه جمع چهارم، راهی است که مرحوم خوئی بیان فرموده و گفته‌اند که این «احسن المحامل» است و ندیدم قبل از من، کسی این توجیه را بیان کرده باشد.^[4] نظریه ایشان و شأن نزول آیه: «إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحْلُونَهُ عَاماً وَ يُحَرِّمُونَهُ عَاماً لِيُؤْطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ»^[5] که مربوط به این راه جمع است را دقت بفرمایید که «نسیء» به چه معناست و بعد مرحوم خوئی، این راه جمع را مرتبط می‌کند به همین مسئله‌ی نسیء که باید دید درست است یا خیر؟

نکته اخلاقی؛ وصیت پیامبر (ص) به امیر المؤمنین (ع)

در کتاب شریف کافی، روایتی وارد شده که در آن، پیامبر (صلي الله عليه وآله) وصیتی به امیرالمؤمنین (عليه السلام) کرده و بعد می‌فرماید: «فَاحْفَظْهَا عَنِّي» و بعد هم دعا کرده: «اللَّهُمَّ أَعْنَهُ»^[6]؛ خدایا! علی را بر حفظ این خصال یاری کن. پیامبر (صلي الله عليه وآله) در این وصیت، ده مطلب را به امیرالمؤمنین (عليه السلام) سفارش فرمودند. فرمودند: «أَمَّا الْأُولَىٰ فَالصِّدْقُ وَلَا تَخْرُجَنَّ مِنْ فِيكَ كَذِبَةٌ أَبَدًا»؛ اول، راستگویی.

در جلسه اصول نیز، مقداری توضیح دادم، اما چون مسئله بسیار مهمی است و خیلی از ما، متأسفانه گرفتارش هستیم و باید به داد خودمان برسیم، باز توضیح می‌دهم. ببینیم اگر اینها در ما وجود دارد، اگرچه یک روز از عمرمان هم باقی مانده باشد، در همین یک روز خودمان را اصلاح کنیم. امروزه مُردن اینطور نیست که لازم باشد انسان یک مریضی داشته باشد یا پیر شده باشد، آدم می‌بیند یک شخصی جوان بود و اُفتاد و مُرد و هیچ سابقه مریضی هم نداشته است!

ما چه اطمینانی داریم که یک روز دیگر از این در بتوانیم بیرون برویم، واقعاً این باید باورمان باشد که انسان از یک ثانیه بعد، از اینکه از این صندلی برخیزیم و حرکت کنیم، اطلاعی ندارد. این مقدار خدای تبارک و تعالی به ما مهلت می‌دهد یا نه؟ لذا دائماً باید در خودمان فکر کنیم و ببینیم چه چیزی در ما خوب است، خدا را بر آن شکر کنیم و از خدا بخواهیم آن را حفظ کند و چه خصلت‌های بدی داریم که حلّش کنیم اگرچه یک مقدار زمان کوتاهی از عمر باقی مانده باشد.

پیامبر (صلي الله عليه وآله) به امیرالمؤمنین (عليه السلام) فرمود اولین چیزی که سفارش می‌کنم راستگویی است که دروغ نگوئید، «وَلَا تَخْرُجَنَّ مِنْ فِيكَ كَذِبَةٌ أَبَدًا»؛ از زبان و دهان شما، هرگز دروغ خارج نشود. از شما بپرسند که پولی دارید و به دروغ بگوئید ندارم! البته از آن طرف، برای حفظ آبرو انسان می‌گوید خدا را شکر که آن عنوان دیگری پیدا می‌کند، اما کسی از انسان بپرسد که شما پول دارید یا نه؟ خرج ماهیانه شما به مقداری که بتوانید زندگی را اداره کنید دارید؟ اگر باشد شما می‌گوئید ندارم، این دروغ است.

کسبه‌ها، این همه کاسبی می‌کنند و خرید و فروش می‌کنند، دائماً می‌گویند هیچ خبری نیست! معاملات تعطیل است، البته یک مقدارش درست است، اما نه به این نحوی که اصلاً هیچ خبری وجود ندارد. متأسفانه در زمانه ما واقعاً دروغ یک بلیه عامّ‌البلوی شده است؛ از مسئول و غیر مسئول، از روحانی و غیر روحانی، از تاجر و غیر تاجر، این دامن‌گیر ما شده و باید یک فکری برای این قضیه کنیم.

دروغ گفتن وجود دارد، البته نمی‌گویم نهاده شده، ولی چیزی نزدیک این امر است، انسان با دروغ برای رسیدن به مناصب بزرگ اقدام کند. در درس گذشته، گفتم یک طلبه‌ای می‌آید و می‌گوید من شش سال درس والد شما بودم. بعد معلوم می‌شود دروغ گفته، حال از کجا معلوم می‌شود؟ چون گاهی می‌پرسم شما چه درسی بودی؟ می‌گوید من بحث ولایت فقیه را خواندم، می‌گویم مرحوم والد ما اصلاً بحث علمی و استدلالی ولایت فقیه را نگفته است! می‌گویم پیش والد ما، کجا این بحث را خواندی؟ می‌گوید در حرم، می‌گویم ایشان 40 سال بود در حرم تدریس نمی‌کرد، یا فیضیه بوده یا در مسجد مدرسه مرحوم گلپایگانی، عصرها اصول می‌گفتند که مسجد پُر می‌شد.

(یادم هست که یکی از روزها که ایشان داشتند درس اصول می‌گفتند، صدام بمباران کرد و تمام شیشه‌های این مدرسه و درها به قدری به صدا درآمد که صدایش خیلی وحشتناک بود). طلبه یک جایی را آدرس می‌دهد که ایشان در آنجا درس نگفته، من این را بنویسم شما شش سال بودی، بعد به اعتبار این دروغ حقوقی بگیری، این مزایا و پول‌هایی که با یک دروغ بخواهد در زندگی تو و نسل تو وارد شود، چه چیزی برایت باقی می‌ماند؟!

گاهی اوقات پیش خودمان می‌گوئیم خدا را شکر! الحمدلله لب به شراب نزدیم، ما کجا و شراب‌خواری کجا! در روایات دارد که مفتاح تمام بدی‌ها شراب است و بعد فرمود دروغ، بدتر از شراب است، به چه چیز خودمان افتخار می‌کنیم؟! آدم گاهی اوقات می‌گوید ما خودمان از خودمان چقدر غافلیم.

در درجه اول، خطاب به خودم هست و بعد همه‌مان داریم این روایات را می‌بینیم، گاهی اوقات بنشینیم این روایات را مرور کنیم، در روایات دارد دروغ، «خراب الایمان»^[7] است، یعنی کسی که دروغ می‌گوید، اصلاً ایمان ندارد نه اینکه ایمانش ضعیف می‌شود، بلکه تمام ایمانش نابود می‌شود.

بالآخره انسان اگر یک نگاهی به خودش کند و ببیند اهل دروغ است، در درجه اول خودش پیش خودش بی‌اعتبار است، چرا آدم این کار را کند؟! چرا آدم خودش پیش خودش بی‌اعتبار باشد؟! آدم وقتی به دیگری دروغ می‌گوید، قبل از اینکه او بفهمد و مسخره‌اش کند، خودش دارد خودش را مسخره می‌کند، برای خودمان ارزش قائل نیستیم، ولی آدمی که راست می‌گوید، آدمی که اینقدر خدا را ناظر می‌بیند که به خودش اجازه نمی‌دهد حتی در یک مسئله کوچکی دروغ بگوید، این ارزش دارد.

از او می‌پرسند این در باز است و بسته، به دروغ می‌گوید بسته! بعد هم پیش خودش می‌گوید چه اشکالی دارد؟! بسته است بگو بسته، باز است بگو باز است، این موجب تربیت خود انسان می‌شود. اول کسی که به انسان می‌گوید: «انت الکذاب»، خداست، تا دروغ می‌گوئیم قبل از اینکه این دو ملک به انسان بگویند و بفهمند که این انسان کاذب است، خدا می‌گوید تو کاذب و کذابی، آدم وقتی این را باور داشته باشد، دروغ نمی‌گوید.

گاهی اوقات بعضی از زندگی نامه‌ها را می‌خوانیم، می‌بینیم این آدم وقتی که به سن 20 سالگی رسیده، مرحوم بروجردی از دنیا رفته، در زندگینامه‌اش نوشته من در درس مرحوم بروجردی شرکت کردم!! چه داعی داری که این دروغ را بگوئی؟! من نمی‌دانم گاهی آدم می‌گوید اینها خواب دیدند و خیال کردند، گاهی برای خودم توجیه می‌کنم که خواب دیدند، می‌گویند ما در جلسه استفتای فلان مرجع حضور داشتیم، در حالی که از شاگردان آن مرجع می‌پرسیم، می‌گویند یک روز هم ندیدیم در آنجا حضور داشته باشد! چرا من وقتی جمعی را می‌بینم، با دروغ بخواهم بنیان علمی خودم و یا بنیان تقوایی خودم را درست کنم، این که هر کس نفهمد خود انسان می‌فهمد که چه کاره است؟! لذا آقایان! هر چیزی که واقع است و می‌دانیم مصلحت است، در بیانش بگوئیم واقع نیست، این دروغ است، آدم می‌گوید نمی‌دانم نه اینکه یک دروغی را بگوئیم.

حال این در مسائل جزئی زندگی هست، در مسائل علمی هست، در مسائل اقتصادی هست، البته زمانه ما اینطور است، من

می‌دانم بعضی از طلبه‌ها، وضع زندگی‌شان خیلی خراب است، ولی می‌گویند دو ماه است که لب به گوشت نزدیم! آدم باورش نمی‌شود! می‌گویم یک کمبودهایی هم هست، اما اگر واقعاً در تنگنا قرار دارد، بگویند از جهت زندگی در حرجم و مضیقه هستم. اینها چیزهای کوچکی است ما می‌گوئیم، حال یک دروغی گفت که من گوشت نخوردم، کجای دین خراب شده! این را هم توجیه می‌کنیم، یا چه تالی فاسدی دارد؟!

بدترین تالی فاسدش این است که انسان، مغضوب خدای تبارک و تعالی قرار می‌گیرد اگرچه در یک امر کوچک و یک دروغ کوچک باشد، خدا عنایتش را از آدم سلب می‌کند، اگر انسان اینها را حفظ کند و دستوراتی که پیامبر(صلي الله عليه وآله) به امیرالمؤمنین(عليه السلام) داده، ببینید چقدر مسئله مهم است که پیامبر(صلي الله عليه وآله) دعا می‌کند که «اللهم أعنه»، این معلوم می‌شود که مسئله مهمی است.

روایات کذب را ببینید که یک تعبیری دارد که یک مقدار جهات علمی هم دارد، بعضی‌ها را ان شاء الله هفته آینده عرض می‌کنم. خدای تبارک و تعالی ما را از همه صفات رذیله بالخصوص کذب حفظ بفرماید.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ نکته: از محقق خوئی(قدس سرّه) در باب حج، دو کتاب به عنوان تقریرات، به چاپ رسیده است؛ 1) المعتمد، 2)

المستند، که گاهی اوقات هنگام تطبیق این دو کتاب، در مواردی بین‌شان اختلاف وجود دارد.

[2] □ معتمد العروة الوثقی، ج 1، ص: 15.

[3] □ «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ الْجَلِيِّ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ الْعَمْرِيِّ بْنِ عَلِيٍّ جَمِيعاً عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى (عليه السلام) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَرَضَ الْحَجَّ عَلَى أَهْلِ الْجِدَّةِ فِي كُلِّ عَامٍ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ قَالَ قُلْتُ: فَمَنْ لَمْ يَحْجَّ مِنْهَا فَقَدْ كَفَرَ قَالَ لَا وَ لَكِنْ مَنْ قَالَ لَيْسَ هَذَا هَكَذَا فَقَدْ كَفَرَ.» الكافي 4- 265- 5؛ عنه وسائل الشیعة، ج 11، ص 16، ح 14128-1.

[4] □ «و الاولى في توجيه هذه الروايات ان يقال: انها ناظرة إلى ما كان يصنعه أهل الجاهلية من عدم الإتيان بالحج في بعض السنين لتداخل بعض السنين في بعض بالحساب الشمسي فان العرب كانت لا تحج في بعض الأعوام و كانوا يعدون الأشهر بالحساب الشمسي و منه قوله تعالى إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ و ربما لا تقع مناسك الحج في شهر ذي الحجة، فأنزل الله تعالى هذه الآية ردا عليهم بان الحج يجب في كل عام و انه لا تخلو كل سنة عن الحج. و بالجملة كانوا يؤخرون الأشهر عما رتبها الله تعالى فربما لا يحجون في سنة و قد أوجب الله تعالى الحج لكل احد من أهل الجدة، و الثروة في كل عام قمري و لا يجوز تغييره، و تأخيره عن شهر ذي الحجة. فالمنظور في الروايات ان كل سنة قمريه لها حج و لا يجوز خلوها عن الحج لا انه يجب الحج على كل أحد في كل سنة. و لعل هذا الوجه الذي ذكرناه أحسن من المحامل المتقدمة و لم أر من تعرض إليه.» معتمد العروة الوثقی، ج 1، ص 16.

[5] □ «إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحْلُونَهُ عَاماً وَ يُحَرِّمُونَهُ عَاماً لِيُؤْاطُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيُحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» سوره توبه، آیه 37.

[6] □ «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ كَانَ فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ (صلي الله عليه وآله) لِعَلِيِّ (عليه السلام) أَنْ قَالَ يَا عَلِيُّ أَوْصِيكَ بِخَصَالٍ فَاحْفَظْهَا عَنِّي ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ أَعِنِّهُ أَمَّا الْأَوَّلَى فَالصِّدْقُ وَ لَا تَخْرُجَنَّ مِنْ فَيْكِ كَذِبَةً أَبَدًا وَ الثَّانِيَةُ الْوَرَعُ وَ لَا تَجْتَرِئْ عَلَى خِيَانَةٍ أَبَدًا وَ الثَّالِثَةُ الْخَوْفُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ كَأَنَّكَ تَرَاهُ وَ الرَّابِعَةُ كَثْرَةُ الْبُكَاءِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ يُبْنَى لَكَ بِكُلِّ دَمْعَةٍ أَلْفُ بَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ وَ الْخَامِسَةُ بِذَلِكَ مَالِكَ وَ دَمَكَ دُونَ دِينَكَ وَ السَّادِسَةُ الْأَخْذُ بِسُنَّتِي فِي صَلَاتِي وَ صَوْمِي وَ صَدَقَاتِي أَمَّا الصَّلَاةُ فَالْخَمْسُونَ رَكْعَةً وَ أَمَّا الصِّيَامُ فَثَلَاثَةُ أَيَّامٍ فِي الشَّهْرِ - الْخَمِيسُ فِي أَوَّلِهِ وَ الْأَرْبَعَاءُ فِي وَسْطِهِ وَ الْخَمِيسُ فِي آخِرِهِ وَ أَمَّا الصَّدَقَةُ فَجُهِدَكَ حَتَّى تَقُولَ قَدْ أَسْرَفْتُ وَ لَمْ تُسْرِفْ وَ

عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ وَ عَلَيْكَ بِصَلَاةِ الزَّوَالِ وَ عَلَيْكَ بِصَلَاةِ الزَّوَالِ وَ عَلَيْكَ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ عَلَيْكَ
بِرَفْعِ يَدَيْكَ فِي صَلَاتِكَ وَ تَقْلِيدِهِمَا وَ عَلَيْكَ بِالسَّوَاكِ عِنْدَ كُلِّ وُضُوءٍ وَ عَلَيْكَ بِمَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ فَارْكَبْهَا وَ مَسَاوِي الْأَخْلَاقِ فَاجْتَنِبْهَا
فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَلَا تَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَكَ.» الكافي (ط - الإسلامية)، ج8، ص: 79، ح33.

[7] □ «عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: إِنَّ الْكَذِبَ هُوَ
خَرَابُ الْإِيمَانِ.» الكافي (ط - الإسلامية)، ج2، ص: 339، ح4.